

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و چهار صد و بیستم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۹ گنج حضور، بخش اول

من چو لب گویم، لب دریا بُود

من چو لا گویم، مراد اَلّا بُود

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۵۹

وقتی من کلمه «لب» را بر زبان می‌آورم منظورم لبِ معشوق زمینی نیست، بلکه لب دریای یکتایی است که می‌خواهد از طریق من حرف بزند؛ و اگر «لا» بگویم منظورم «اَلّا» یا انکار هر چیزی است که از جنس آن نیستم. بنابراین «لا» و «اَلّا» به یکدیگر وصل بوده و یکی هستند. [اگر کسی واقعاً «لا» کند، «اَلّا» را هم که به معنای زنده شدن به خدا و زندگی است، انجام داده یعنی فضای درونش گشوده شده و خدا به مرکزش آمده است.]

نکته: نباید از انداختن همانیدگی‌ها بترسیم. تنها لازم است هشیارانہ چیزی را کہ ذهنمان نشان می‌دهد، به مرکزمان نیاوریم و فضا را باز کنیم تا همانیدگی‌ها از بین بروند. خواهیم دید کہ مثل قبل دیگر درد نمی‌کشیم و از چیزها آزاد می‌شویم.

گشت آزاد از تن و رنج جهان
در جهان ساده و صحرای جان
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۰۹۰

انسانی که از تنگنای من‌ذهنی بیرون آید، از تمام رنج‌ها و دردهای این جهان و تمام هیجانات ناشی از خواسته‌های ذهنی مانند حرص، ترس، اضطراب، شهوت چیزها، حسادت، ستیزه و احساس گناه آزاد می‌شود و در جهان ساده بی‌فرم و فضای گشوده‌شده‌ای قرار می‌گیرد که مملو از ارتعاش زندگی و یکی شدن با خداوند است.

از برای صلاحِ مجنون را
 بازخوان ای حکیم افسون را
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵

ای خداوند حکیم، افسونت را که نیروی گن فکان و دم زنده کننده ایزدی است، برای مصلحت انسانی بخوان که با مرکز عدم نسبت به عقل من ذهنی دیوانه و بی خیال شده و بر حسب آن عمل نمی کند، به طوری که من های ذهنی دیگر هم او را دیوانه می پندارند.

نکته ۱: همانیدگی های ما مانند سوراخ هایی روی پوستمان هستند که زندگی درون ما را مانند خون بیرون می ریزند. هر کدام از ابیات مولانا می تواند همچون پانسمان روی این سوراخ ها را بپوشاند تا زندگی تلف نشود. با تکرار ابیات و کار روی خودمان، قطع دائمی این خون ریزی اتفاق می افتد یعنی همانیدگی ها نمی توانند زندگی درون ما را بدزدند.

نکته ۲: الگوهای ذهنی در ما همان الگوهای فکر و عمل ماست که موش من ذهنی از طریق آن نیروی زندگی را می دزدد و تبدیل به درد، رنجش، اوقات تلخی و خشم می کند.

از برای علاج بی‌خبری
درج کن در نَبید افیون را
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵

-درج کردن: داخل کردن
-نَبید: شراب
-افیون: تریاک

خدایا، هم برای علاج بی‌خبری من از ذات اصلی‌ام و هم برای این که از احوال این جهان و اتفاقات ذهن خود بی‌خبر شوم، شراب فضای گشوده‌شده را با افیون برکات خودت درآمیز و به من بده [تا فقط تو از طریق من کار کنی و من نیز تنها صنع تو را در هر لحظه در فکر و عملم به کار گیرم].

چون نداری خلاص، بی چون شو
تا بینی جمال بی چون را
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵

ای انسان، تو در ذهن به صورت هشیاری و امتداد خدا به تله افتاده‌ای و به دلیل انتخاب بد خود نمی‌توانی از این تله خلاص و از من ذهنی آزاد شوی. پس دخالت من ذهنی‌ات را برای خلاص شدن از این زندان صفر کن، بی چون و بی نشان شو یعنی فضا را باز و مرکز را عدم کن. بدین ترتیب می‌توانی جمال بی چون و روی زیبای خدا و زندگی را هر لحظه در خود بینی.

چون به من زنده شود این مُرده تن
جان من باشد که رو آرد به من
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۷۸

[مولانا از زبان زندگی می گوید:] هرگاه کسی که من ذهنی دارد، با فضاگشایی و مرکز عدم و بیداری از خواب همانیدگی‌ها به جنبش درآید، بی‌چون شود و به من زنده گردد، درواقع همان جان من، یعنی هشپاری خالص سرمایه‌گذاری شده در همانیدگی‌هاست که از آن‌ها آزاد شده و به سوی من، یعنی اصل خود، روی می‌آورد.

گمرهی‌های عشق بر دَرَد
 صد هزاران طریق و قانون را
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵

گمراهی‌های عشق که همان گم شدن از مسیر من‌ذهنی و گوش نکردن به خواسته‌های او با استفاده از خردمندی فضای گشوده‌شده و مرکز عدم است، هزاران طریق و قانون و الگوی جامد من‌ذهنی را که برای انسان تنگنا ایجاد کرده، پاره و بی‌اثر می‌کند.

نکته: علت اشاره به گمراهی این است که من‌ذهنی به ما می‌گوید: «سَبکِ زندگی مرا ادامه بده و همیشه خواهنده یک چیزی باش و همانیدگی‌ها را اضافه کن تا موفق شوی. اگر به تو ندادند رنجش و درد ایجاد کن و خشمگین شو!» حال اگر ما هیچ‌کدام از این‌ها را انجام ندهیم، من‌ذهنی ما را گمراه و دیوانه می‌داند.

چینیان گفتند: ما نقاشی تر
 رومیان گفتند: ما را گر و فر
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۶۷

چینیان یا همان من‌های ذهنی که چیزها و تصاویر ذهنی را به مرکزشان آورده و با آن‌ها همانیده می‌شوند و برحسب آن‌ها نقش و الگو تولید می‌کنند، گفتند: «ما در نقاشی مهارت بیشتری داریم.» در نقطه مقابل، رومیان یا همان کسانی که با شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها و با فضاگشایی، آینه دلشان را پاک و صیقلی می‌کنند، گفتند: «ما شکوه و جلال زندگی را می‌خواهیم، یعنی می‌خواهیم به خداوند زنده شویم.»

آهنی کآینه غیبی بُدی
جمله صورت‌ها در او مُرسل شدی
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۷۸

-مُرسل: فرستاده شده

مرکز انسان که اکنون همچون آهنی تیره و کدر مملو از همانیدگی‌هاست، قبل از ورود به این جهان آینه خداوند بود و همه صورت‌های غیبی توسط خدا در آن فرستاده و نمایان می‌شد؛ چراکه انسان آگاهانه هرچه را خداوند برایش می‌فرستاد می‌پذیرفت و آن را منعکس می‌کرد.

نکته ۱: هرچه فضا گشوده‌تر می‌شود، زندگی ما موزون‌تر و ضرورت یا عدم ضرورت نیازهای روان‌شناختی ما بیشتر شناخته می‌شود.

نکته ۲: از مشخصات تنگنای ذهنی، فشارهایی است که برای رفع نیازهای مجازی روان‌شناختی مثل برخورداری از چیزهای مادی و برتر بودن از دیگران، به خود وارد می‌کنیم.

تیره کردی، زنگ دادی در نهاد
این بُودِ یَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادِ
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۷۹

ای انسان، تو آینه دلت را با زنگارِ همانیدگی‌ها تیره کردی، به طوری که این آینه که قبلاً محل دریافت برکات خداوند بود، اکنون آلوده گشته و محل دریافت همانیدگی‌ها و چیزهایی شده که ذهن نشان می‌دهد. این نوع زندگی کردن بر حسبِ الگوهای جامد ذهنی در واقع بیانِ گرِ معنیِ آیه «در زمین به فساد می‌کوشند.» است.

-«...وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا...»

«... و [کسانی که مرکزشان از جنس جسم است] در زمین به فساد می کوشند [و زندگی خود و دیگران را خراب می کنند]...»

-قران کریم، سوره مائده (۵)، آیه ۳۳

تا کنون کردی چنین، اکنون مکن
تیره کردی آب را، افزون مکن
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۸۰

تو تاکنون با فکر و عمل بر حسب الگوهای جامد برای خودت و دیگران مسائل و گرفتاری‌های زیادی درست کردی و دائماً آبی را که از طرف زندگی می‌آید گل‌آلود کردی و خوردی، حال وقت آن رسیده که این کار را ادامه نداده و آب زندگی را بیش از این تیره نکنی. [آگاه باش اگر درد ایجاد نکنی و به تلاش بیهوده ذهن‌ت پایان دهی، خود زندگی را در این لحظه زندگی خواهی کرد.]

ز درم راه نباشد، ز سر بام و دریچه
سَتَرَ اللهُ عَلَيْنَا چه علاّی تو دارم
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۶۱۱

-سَتَرَ اللهُ عَلَيْنَا: خداوند بر ما پوشانید.
-علاّی: بانگ و فریاد، هیاهو، سروصدا

خدایا، من از طریق در سبب‌سازی به‌سوی تو راه ندارم، اما می‌توانم از بام، دریچه و روزن فضای گشوده‌شده به تو راه پیدا کنم. تو زندگی گذشته و اشتباهات و خراب‌کاری قبلی ما را چنان پوشانده‌ای که انگار آن‌ها را بخشیده‌ای یا انگار اصلاً گناهی مرتکب نشده‌ایم. من از حیرت این بخشش و بزرگواری توست که هیاهوی تو را دارم و بانگ شادی و خرد تو را در جهان پخش کرده و راه یکی شدن با تو را پیدا می‌کنم.

نکته: ما مدام برای پاک کردن زنگار همانیدگی از آینهٔ دل‌مان، مانع‌سازی می‌کنیم. از جمله موانع ذهنی این است که با خود می‌اندیشیم چطور امکان دارد با کارهای بدی که در گذشته انجام داده و زندگی‌مان را خراب کرده‌ایم، خواندن ابیات مولانا به ما کمک کند و خدا گناهان ما را ببخشد؟

حَبِّذا دُو چشَمِ پايانِ بينِ راد
 كه نگه دارند تن را از فساد
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۵۷

-حَبِّذا: خوشا
 -راد: حکیم، فرزانه، جوانمرد
 خوشا به حال دو چشم انسان خردمندی که فضا را باز کرده و پایانِ راه و فضای بی‌نهایت وسیعِ درون را می‌بیند و این فضاگشایی و پایان‌بینی‌اش، تن او را از تباهی و ضررِ تنگنای من‌ذهنی حفظ می‌کند و اجازه نمی‌دهد چهار بعد وجودی‌اش به نابودی کشیده شود.

نکته: وقتی در تنگنا هستیم و فضا را باز نمی‌کنیم، پایان را با سبب‌سازی ذهن به صورت یک من‌ذهنی بزرگ‌تر و رسیدن به «هرچه بیشتر بهتر» می‌بینیم.

گر همی خواهی سلامت از ضرر
چشم زاول بند و پایان را نگر
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۶۰

اگر می‌خواهی از ضرر و زیان من‌ذهنی در امان بمانی، حواست را جمع کن و بدان که در ابتدا به‌عنوان امتداد خدا وارد جهان همانیدگی‌ها شده‌ای؛ پس چشمت را بر این جهان ببند و به پایان راه که زنده شدن به خداوند و بی‌نهایت اوست بنگر.

حلقِ جان از فکرِ تن خالی شود
آنکه‌هان روزیش اِجلالی شود
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲

اگر حلقِ جانِ انسان به‌عنوان هشیاری و امتدادِ خدا، از فکرهای ذهنی که به مرکزش آورده رها شود و دلش از همانیدگی‌هایی مانند تأیید و توجه مردم خالی گردد، بند ناف بین انسان و جهان ذهن قطع شده و او از روزی غیبی، برکت الهی و غذای خداگونه که از طرف زندگی می‌رسد بهره‌مند می‌شود.

شرطُ تبدیلِ مزاجِ آمد، بدان
 کز مزاجِ بد بود مرگِ بدان
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳

این نکته را بدان که شرط بهره بردن از برکات الهی مانند عقل، امنیت، هدایت، قدرت و شادی بی سبب، تبدیل مزاج است و آن هم وابسته به این است که مرکز انسان از جنس عدم شود. در نقطهٔ مقابل، مزاج بد به معنای خوشی ناشی از همانیدگی‌ها و حرص زیاد کردن آنهاست و سبب مرگ من‌های ذهنی در جهان ذهن خواهد شد.

چون مزاج آدمی گل خوار شد
زرد و بدرنگ و سقیم و خوار شد
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴

-سقیم: نادرست، مریض، بیمار

وقتی انسان بخواهد مدام از این جهان، غذای همانیدگی‌ها را بخورد و به خوردن گل چیزهای این جهانی عادت کند، در این صورت چهره‌اش زرد و بدرنگ شده و بیمار و زار و پست خواهد شد و رنگ و بوی رنج، درد، خشم و رنجش پیدا می‌کند.

چون مزاج زشت او تبدیل یافت
رفت زشتی از رُخس، چون شمع تافت
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۵

وقتی مزاج زشت انسانی که میل به غذای بیرون و چیزهای این جهانی دارد با فضاگشایی او و نیاوردن چیزها به مرکزش، تبدیل شود، در این صورت زشتی از رُخس می‌رود و مرکز عدمش دائماً مانند شمع در بیرون می‌تابد و انعکاس این مرکز تابان بر جسم، فکر، هیجان‌ها، کیفیت هشیاری و میزان زنده شدن او به زندگی اثر می‌گذارد.

نکته: بدترین چیزها همانیدن با یک انسان دیگر است، چون آن انسان تغییر می‌کند و تغییرش سبب درد می‌شود.

دایه‌ای کو طفل شیرآموز را
تا به نعمت خوش کند پدفوز را؟
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶

-پدفوز: نوزاد و کودک شیرخواره

دایه حقیقی روح و روان یعنی خدا یا بزرگی مانند مولانا کجاست که انسان را از شیرِ جهان ذهن باز کند و
کامش را با برکات ایزدی شیرین گرداند و او را به نعمت‌های زندگی عادت دهد؟

نکته: باید ابیات مولانا را آن قدر تکرار کنیم که حفظ شویم، به گونه‌ای که در موقعیت‌های همانیده شدن با آدم‌ها
و چیزها، هدر رفتن نیروی زندگی و واکنش‌های من‌ذهنی مثل خشم، بیت‌های مربوط به آن موقعیت به خاطرمان
برسد و به کمک ما بشتابد.

گر ببندد راه آن پستان بر او
برگشاید راه صد پستان بر او
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷

اگر آن دایه راه پستان را ببندد و به نوزاد اجازه ندهد تا از شیر آن پستان تغذیه کند، در عوض، راه صد نوع غذا را که مثل باغ و بوستان است برای او می‌گشاید. [درست مانند مولانا که راه شیر دنیا را تدریجاً برای ما می‌بندد و راه برکات ایزدی را باز می‌کند.]

زآنکه پستان شد حجابِ آن ضعیف
از هزاران نعمت و خوان و رغیف
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۸

-رغیف: گرده نان، قرص نان

زیرا خوردن شیر پستان، طفل شیرخوار را از خوردن هزاران نعمت و غذا و نان محروم کرده است، چراکه نمی تواند آن ها را ببیند. [منظور از ضعیف در این بیت انسانی است که هنوز میل دارد از دنیای بیرون غذا بخورد. چنین انسانی می تواند هر سنی داشته باشد. او با غذا خوردن از بیرون سبب محرومیت از همه نعمت هایی می شود که از طرف زندگی می رسد.]

پس حیات ماست موقوف فطام
اندک اندک جهد کن تَمَّ الْكَلَامِ
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۹

-فطام: از شیر بریدن
-تَمَّ الْكَلَامِ: سخن به پایان رسید.

بنابراین زنده شدن ما به زندگی، موقوفِ باز شدنِ تدریجی ما از غذای دنیا و همانیدگی‌هاست. تو نیز ای انسان، در راه پرهیز از غذای این جهانی جهد کن و بکوش. این سخنِ آخر و پایانِ کلام است.

جَوَّوِی، چون جمع گردی ز اشتباه
پس توان زد بر تو سکهٔ پادشاه
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۹۰

- جَوَّوِی: یک جو یک جو و ذره ذره

اگر ذره ذره و به تدریج فضا را بگشایی، همانیدگی هایت را بیندازی، به صورت حضور ناظر حواست روی خودت باشد و از اشتباه گذاشتن چیزهای ذهنی در مرکزت برگردی و از جمع تقلید نکنی، در این صورت تماماً از جنس خدا می شوی و می توان سکه و مهر خدا را که علامت زنده شدن به زندگی است، بر تو زد.

چون جنین بود آدمی، بُد خون غذا
از نجس پاکی برَد مؤمن، کذا
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۵۰

-کذا: چنین، چنین است

تا وقتی انسان به صورت جنین در شکم مادر بود، در آن جای تنگ از خون تغذیه می کرد، اما پس از تولد، غذای او از خون نجس تبدیل به شیر پاک شد. [درست مانند انسانی که در تنگنای ذهن قرار دارد و از غذای ناپاک من ذهنی می خورد، اما با تبدیل مزاجش در اثر فضاگشایی و نیاوردن ذهن به مرکز، آن ناپاکی را رها کرده و با مرکز عدم، از نعمت پاک زندگی استفاده می کند.]

از فطامِ خون، غذایش شیر شد
وز فطامِ شیر، لقمه گیر شد
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۵۱

-فطام: از شیر بریدن

وقتی جنین از فضا و غذای پُر خونِ رَحِمِ باز گرفته شده و بند نافش بریده شود، غذایش مبدل به شیر می گردد.
هنگامی هم که از شیر گرفته شود، لقمه جامد و سایر غذاها را می خورد.

وز فطام لقمه، لقمانی شود
طالب اشکار پنهانی شود
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۵۲

-فطام: از شیر بریدن

وقتی انسان از لقمه‌های این جهانی بازگرفته شود، به لقمان حکیم که نماد انسان به حضور رسیده است تبدیل می‌گردد. در این صورت طالب شکار پنهانی برکات الهی خواهد شد، یعنی به جای این که از همانندگی با چیزها خوشی بگیرد، با خود زندگی همانیده شده و مبدل به هشیاری ناظر می‌گردد که مملو از شادی بی‌سبب است.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید

